

## علم امامان در اصول «الكافی» نمونه‌ای از برای چند و چون سازش «حدیث» با «کلام»

جویا جهانبخش

### چکیده

در این مقاله، سعی شده است که دیدگاه‌های کلامی در خصوص میزان علم ائمه علیهم السلام، با توجه به روایات مندرج در اصول الکافی بخش «كتاب الحجۃ»، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

نگارنده، نخست دیدگاه متکلمان بزرگ شیعه مانند شیخ مفید علیه السلام را در مورد علم امامان علیهم السلام مطرح می‌کند. آن گاه به ظهور غالیان و تلاش آنان در جعل و تحریف احادیث، بویژه در خصوص امامان و صفات آنها اشاره می‌نماید و از منظری تاریخی، دیدگاه‌های صوفیانه و اندیشه‌های غالیانه نسبت به علم امامان را به نقد می‌کشد و اصول الکافی و روایات مندرج در آن در باره علم امامان را مرجعی مطمئن برای شیعیان در این خصوص معرفی می‌کند. احاطه یا عدم احاطه امامان بر علم غیب در روایات الکافی و همچنین کیفیت علم ائمه علیهم السلام و گسترگی این علم، از مباحث مهم مطرح شده

در این مقاله است.

نگارنده، ذیر انکو نیز دیدهای دیگر را در این سو وع بر نکته تأکید دارد که علم امامان، برگرفته از قرآن است و احاطه ائمه بر جمیع معلومات و کیفیت این علوم، مورد اختلاف است و برخی از این دیدگاه‌ها متعادل و برخی دیگر افراطی است.

کلیدوازه‌ها: اصول الکافی، علم امامان، علمای شیعه، شرط امامت، غالیان.

وَفِي أَبْيَاتِهِمْ نَزَّلَ الْكِتَابُ  
وَهُمْ حُجَّاجُ إِلَهٍ عَلَى الْبَرَائِبِ.  
إِلَيْهِمْ وَإِلَيْهِمْ لَا يُسْتَرِابُ.

درآمد

مسئله علم پیامبر ﷺ و امامان ع، هر چند (در روزگاران دور، به سبب مداخله‌های غالیان، و در روزگاران نزدیک‌تر، به واسطه تفاسیر متصوّفانه و متفلسفانه و حشویانه از مواریث غلات) پیوسته جلوه‌ای غامض و بُغرنج داشته است، در نهاد خود، بس روشن و بی زنگار می‌نماید.

خداؤند، و اپسین پیام آور خود را در سرزمین حجاز برانگیخت. این پیام آور، چونان دیگر پیام آوران خداوند، مردی بود از جنس بشر، و نه از گونه‌ای دیگر. بسیاری از انسان‌ها پیامبرانی را می‌خواستند و می‌پسندیدند که فرابشری (و مثلًا: از فرشتگان) باشند؛ اما خداوند، شالوده کار را بر این نهاد که پیامبران، انسان‌هایی باشند چونان دیگر انسان‌ها. و اگر نه چنین بود، آیا پیامبران «أسوه‌ای نیکو» و مقتداًی شایسته برای انسان‌های دیگر می‌توانستند بود؟

او صیای واپسین فرستاده خداوند، یکی پس از دیگری، در کار ارشاد و راهنمایی مردمان، بر جای او نشستند. اینان، جملگی، مردمانی کاردان و پارسا بودند که از پیام

۱. دو بیتی است از سرودهای ممتاز از سرودهای ابوالحسن علی بن عبد الله بن الوصیف، معروف به «ناشی صغیر» یا «ناشی اصغر» (۲۷۱-۳۶۵ق).

ما این دو بیت را از مناقب آل ابی طالب ع (ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۳۰۱) برگرفته‌ایم.

این شعر را به نادرست، به این فارض مصری نیز نسبت داده و مدعی تشیع او شده‌اند (نقل نقد آمیز آن در الکنی و الالقب شیخ عباس قمی (ج ۱، ص ۳۷۵) آمده‌است. هم آن نسبت و هم آن ادعا پایه‌ای نمی‌تواند داشت.

این بیت‌ها را به عمر و بن عاصی نیز نسبت داده‌اند (ر.ک: خلاصه عبقات الأنوار، میلانی، ج ۴ ص ۲۰۳). درباره ناشی صغیر، سراینده این ابیات، و همچنین در تحقیق نسبت آنها بدرو ر.ک: الغدیر، امینی، ج ۴، ص ۲۵-۳۳.

علم امامان در أصول «الكافي» ..... ۴۳۵

پیامبر ﷺ نیک اطلاع داشتند و هرگاه در شناخت و فهم و تفسیر و اجرای آن، گیرهی می‌افتاد، می‌توانستند آن گیره را بگشایند و مردمان را راهنمای راه گشا باشند. آگاهی به کتاب خدا و سنت رسول خدا، ابزار این گره گشایی و لازمه آن توانایی بود. از همین رو، امامان شیعه به قرآن و سنت، آگاه بودند و درگشودن دشواری‌های آن و آموزانیدن شیوه اجرای آموزه‌های قرآن و سنت، به غایت، توانا بودند.

این، چیزی بود که لازمه کار، و شرط وصایت و خلافت ایشان بود و البته به تصریح مجموعه‌ای از روایات و اخبار گوناگون - که احتمال کذب و جعل در جمیع آنها راه نمی‌تواند داشته باشد - این او صیبا، بارها از نهانی‌ها نیز خبر داده‌اند و کراماتی که بر آگاهی ایشان از برخی امور غیبی دلالت دارد، از ایشان صادر شده است. البته به پیامبر ﷺ و نه این پیشوایان پاک ﷺ، احاطه‌ای بر غیب نداشتند. این، از قرآن کریم و سنت‌های قطعی و واقع ملموس تاریخی، به روشنی مستفاد می‌شود. اگر چه به وحی و الهام الهی و...، گاه از امور و جوانبی از غیب، خبر داده‌اند - و البته این پایه از غیبدانی ایشان نیز اکتسابی بوده، نه ذاتی، و واجد علم به جمیع نهانی‌ها و امور غیبی نبودند.

ادعای کسانی که پیامبر ﷺ و امامان ﷺ را بر جمیع معلومات و آعیان و افراد و امور، محیط شمرده‌اند، ادعایی بی پایه است که در برابر صریح قرآن و سنت و واقع تاریخ، تاب پایداری نمی‌آورد.

### طرح مسئله

مسلمانان، هم داستان‌اند که جبرئیل برای پیامبر ﷺ وحی می‌آورد. پیامبر خدا، به گزارش قرآن و سیره در انتظار وحی بود و برای رسیدن پاسخ برخی پرسش‌ها و... چشم به راه می‌ماند و حتی از دیر رسیدن وحی، نگران و دغدغه‌مند می‌شد.<sup>۱</sup> این

۱. در این مورد، رجوع کنید به شأن نزول «ما وَذُعْكَ زَبِّكَ وَ مَا تَلَقَّنِي» (سوره ضحی، آیه ۳) در التیان، شیخ طوسي، ج ۱۰ ص ۳۶۸؛ مجمع البیان، طبری‌سی، ج ۱۰ ص ۳۸۱؛ الکشاف، زمخشری، ج ۶ ص ۲۶۳ و....

و حی که این اندازه انتظار کشیدنی بود، چه بود؟ آیا مطالبی بود که پیامبر ﷺ به همان تفاصیل و پیش از رسیدن آن، بدان آگاهی داشت؟!

خداآوند، در قرآن تصریح می‌کند که داستان برخی فرستادگان را برای واپسین پیامبرش گفته و برخی را برای او نگفته است.<sup>۱</sup> آیا پیش از آن که به تدریج و در درازنای عمر نبوت، این داستان‌ها به پیامبر خدا گفته شود - و حتی تصریح گردد که اینها اخبار غیبی است که به او داده می‌شود -، او از آنها مطلع بوده است؟!

خداآوند، در قرآن تصریح کرده است که برخی منافقان، در پیرامون پیامبر خدا هستند که در نفاق، چیره‌دست و پیگیرند و پیامبر ﷺ آنها را نمی‌شناسد، ولی خداوند، آنها را می‌شناسد:

**﴿وَمِنْ حَوْلَكُمْ مِنْ الْأَعْرَابِ مُنْفَقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرْدُوا عَلَى النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُمْ مَرَيَّنِ شَمْ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابِ عَظِيمٍ﴾.**<sup>۲</sup>

آیا «لا تعلّمهم»، با فرض احاطه نبی بر جمیع نهانی‌ها سازگار است؟!

۱. «وَلَقَدْ أَوْسَلْنَا رُسَّالًا مِنْ قَبْلِكَ مِنْهُمْ مَنْ قَضَيْنَا عَلَيْكَ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْضِ شَيْئًا...» (سوره غافر، آية ۷۸).

۲. سوره توبه، آیه ۱۰۱.

۳. بر بنیاد این آیه، هیچ اشکالی به نبوت نبی وارد نیست، حتی اگر بسیاری از مسائل و احوال و حوادث پیرامون خود را نداند و بر جملگی احاطه نداشته باشد. به قول شیخ مفید در مسئله مورد تصریح همین آیه: «وَلَيَسْ يَمْنَكُرُ أَنْ يَسْتَرَ اللَّهُ عَنْ تَبِيعِ الْمُنَافِقِينَ...» (المسائل السروية، ص ۹۴).

ابن طاووس نیز چنین تصریحی به مناسب همین آیه دارد (ر.ک: سعد السعود، ص ۲۲۳). از منظری، توجه برانگیزتر از این آیه، آیتی دیگر است که می‌فرماید:  
**﴿فَلَمَّا كَتَبْنَا دُعَاءَ مِنَ الرُّشْلِ وَمَا أَذْرَى مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا يُكُمْ إِذْ أَتَيْتُ إِلَيْهِ أَمَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا ذِي زِيَّةٍ مُبِينٌ﴾** (سوره...، آیه ۹).

شریف مرتضی علم‌الهدی، در تفسیر «مَا أَذْرَى مَا يَفْعَلُ بِي وَلَا يُكُمْ» می‌نویسد: «... والمراد بالآية: أَنَّى لَا

۴۳۷ ..... علم امامان در أصول «الكافى» .....

او صیای پیامبر خدا نیز چنین بودند. برای آگاهی بر پاره‌ای از احوال و حوادث، خبرستان می‌فرستادند، از مردم پرسش می‌کردند و... و بر غیب، احاطه نداشتند.

جان کلام را متكلّم بر جسته شیعه، شیخ مفید، در المسائل العکبریة، چنین بیان می‌کند:

**الشیعۃ... إِنَّمَا إِجْمَاعُهُمْ ثَابِتٌ عَلَى أَنَّ الْإِمَامَ يَقْلُمُ الْحُكْمَ فِي كُلِّ مَا يَكُونُ، دُونَ أَنْ يَكُونَ عَالِمًا بِأَغْيَانِ مَا يَحْدُثُ وَ يَكُونَ عَلَى التَّفْصِيلِ وَ التَّسْبِيرِ؛<sup>۱</sup>**

شیعیان... بر این هم داستان اند که امام، حکم هر رخدادی را می‌داند، بی آن که به عین هر رخداد، عالم باشد و از یکی امور، به تفصیل و تمییز، باخبر باشد.

### نظر شیخ مفید

سخن مهم شیخ مفید در المسائل العکبریة که علامه مجلسی نیز در مرآة العقول<sup>۲</sup> آن را نقل می‌کند، البته با این که امامان پیغمبر از امور غیبی، و نه جمیع این امور را از ره گذر اعلام و آگاهی بخشی خداوند متعال بدانند، منافاتی ندارد، مفید خود در اوائل المقالات، تصریح کرده و گفته است:

→ أَدْرِي مَا يَقْعُلُ بِي وَ لَا يَكُمْ مِنَ الْمَتَافِعِ وَ الْمَضَارُ الدُّنْيَوِيَّةُ كَالصَّحَّةُ وَ الْمَرْضُ، وَ الْغَنِيَّ وَ الْفَقْرُ، وَ الْخُضْبُ وَ  
الْجَذْبُ؛ وَ هذَا وَجْهٌ صَحِيفٌ وَاضْعَفُ لَا شَبَهَةَ فِيهِ. وَ يَجُوزُ أَيْضًا أَنْ يُرِيدَ أَنْهُ لَا أَدْرِي مَا يَحْدُثُ اللَّهُ مِنْ  
الْعِبَادَاتِ وَ يَأْمُرُنِي بِهِ وَ إِنَّا كُمْ مِنَ الشَّرْعِيَّاتِ وَ مَا يَنْسَخُ مِنَ الشَّرْعِيَّاتِ وَ مَا يَقْرَرُ مِنْهُ وَ يَسْتَدِمُ لِأَنَّ ذَلِكَ كُلُّهُ  
مَغْبِيٌّ عَنِّي؛ وَ هذَا يَلِيقُ بِقُرْيَلِهِ تَعَالَى فِي أُولَى الْآيَاتِ: «فَلْ مَا كُنْتُ بِذِعْنًا مِنَ الرُّشْلِ» وَ فِي آخِرِهَا: «إِنَّ أَتَيْتَ إِلَيْهِ  
يُؤْخَى إِلَيَّ» (رسائل الشریف المرتضی، ج ۳، ص ۱۰۵).

به عقیده برخی دیگر از پیشوایان داشت تفسیر، محدودی نیست که آیه، حتی ناظر به جوانب اخزروی باشد و البته مراد عدم اطلاع پیغمبر از پاره‌ای جزئیات و تفاصیل ثواب خود و دیگر مؤمنان، و عقاب  
منافقان و کافران بوده باشد (ر.ک: مشابه القرآن و مختلف، ج ۲ ص ۱۴، الصافی، ج ۶ ص ۴۵۰). زمخشri  
نیز آورده است: «یجوز آن یکون نفیا للدرایة المقصولة» (الکشاف، ج ۳ ص ۵۱۷).

درباره این آیه شریفه، همچنین، ر.ک: مجمع البیان، ج ۹ ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۱. المسائل العکبریة، ص ۶۹.

۲. ر.ک: مرآة العقول، ج ۳ ص ۱۲۵. این گفتار مفید را مجلسی ثانی در بحار الأنوار (ج ۴۲ ص ۲۵۷) نیز نقل کرده است.

..... مجموعه مقالات فارسی کنگره بین‌المللی ثقہ الاسلام کلینی / ج ۴

إِنَّ الْأُئْمَةَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ قَدْ كَانُوا يَغْرِفُونَ حَمَائِرَ بَعْضِ الْعِبَادِ وَ يَغْرِفُونَ مَا يَكُونُ قَبْلَ كَوْنِيهِ:

امامان آل محمد ﷺ، گاه ضمائر برخی از بندگان را می‌دانستند، و گاه از آنچه رُخ می‌داد، پیش از رُخ دادنش باخبر بودند.

وَ الْبَشَّهُ هُمُو، بَيْ دَرْنَگِ مِيْ افزايد:

وَ لَيْسَ ذَلِكَ بِوَاجِبٍ فِي صِفَاتِهِمْ، وَ لَا شَرُوطًا فِي إِمَامَتِهِمْ، وَ إِنَّمَا أَكْثَرُهُمُ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ أَغْلَقَهُمْ بِإِيمَانِ الْلَّطْفِ فِي طَاغِتِهِمْ وَ التَّمَسُّكِ بِإِمامَتِهِمْ. وَ لَيْسَ ذَلِكَ بِوَاجِبٍ عَقْلًا، وَ لِكِنَّهُ وَجَبٌ لَهُمْ مِنْ جِهَةِ السَّمَاءِ :

این، نه از صفات لازم برای ایشان بود، نه شرط امامتشان؛ بلکه تنها خدای تعالی از برای آن که لطفی<sup>۱</sup> [از برای خلائق]، باشد در اطاعت ایشان و تمسک به امامتشان، ایشان را بدين موهبت، گرامی داشته و از اين نهانی‌ها آگاهانیده است. اين مطلب (آگاهی امامان از برخی امور نهانی)، واجب عقلی نیست (یا: عقل، آن را لازم نمی‌شمرد)، لیکن از طریق نقل، در حق ایشان ثابت گردیده است.

تأکید شیخ مفید بر آن بود که دانستن رُخدادها و حوادث، و شناختن یکايك امور و موارد عیني، شرط امامت نیست و ما بدين نکته که امام به جمیع چيزهایي علم دارد، قائل نیستیم. علمی که لازمه امامت است و قدر متیقَن علم امام نیز هست، علم به دین است، یا به تعیير شیخ مفید، علم به احکام امور و رُخدادها.

### نظر ابن شهرآشوب

ابن شهرآشوب، در کتاب گرامند متشابه القرآن و مختلفه می‌گوید:

الْتَّبَقَ وَ الْإِمَامُ يَجِبُ أَنْ يَقْلِمَا عُلُومَ الدِّينِ وَ الشَّرِيعَةِ، وَ لَا يَجِبُ أَنْ يَقْلِمَا الْفَيْبَ وَ مَا كَانَ وَ مَا يَكُونُ، لِأَنَّ ذَلِكَ يُؤَدِّي إِلَى أَنْهُمَا مُشَارِكَانِ لِلْقَدِيمِ شَعَالِي فِي جَمِيعِ

۱. اوائل المقالات، تحقیق: ابراهیم الانصاری، ص ۶۷؛ همان، تحقیق: مهدی محقق، ص ۲۱ (با ضبط «اللطف» به جای «اللطف»)؛ همان، تحقیق شیخ الإسلام زنجانی و واعظ چرنداشی، ص ۷۷.

۲. ناگفته پيداست که مقصود شیخ از «الطف»، در اینجا، مفاد مصطلح کلامی آن است، نه معنای لغوی آن.

مَعْلُومَاتِهِ وَمَعْلُومَاتُهُ لَا تَنْتَاهِي...؛ وَيَجُوَزُ أَنْ يَغْلِمَ الْغَائِبَاتِ وَالْكَائِنَاتِ  
الْمَاضِيَّاتِ أَوِ الْمُسْتَقْبَلَاتِ بِإِغْلَامِ اللَّهِ تَعَالَى لَهُمَا شَيْئاً مِنْهَا؛<sup>١</sup>

پیامبر و امام، واجب است که علوم دین و شریعت را بدانند، واجب نیست غیب و آنچه را بوده است و خواهد بود، بدانند؛ زیرا این، بدان جا می‌انجامد که در همه دانسته‌های قدیم متعال (خداوند متعال که «قدیم» است) با او هنگام باشد، حال آن که دانسته‌های قدیم (خداوند)، نامتناهی است.... و رواست که غائبات و کائنات گذشته یا آینده را به واسطه اعلام و اخبار خدای تعالی به پیامبر و امام بدانند، البته پاره‌ای از آنها را.

ابن شهرآشوب، در این باره، کشته شدن امیر مؤمنان علی<sup>عليه السلام</sup> را، نمونه‌وار، یاد کرده و گوشزد نموده است که بنا بر روایات، آن حضرت از کشته شدن خویش، آگاه بوده است و همچنین، قاتل خود را می‌شناخته است؛ ولی به عقیده ابن شهرآشوب، ممکن نیست که امام، از وقت دقیق<sup>۲</sup> کشته شدن خود، آگاه بوده باشد.<sup>۳</sup>

ما را در این جا با درستی یا نادرستی مثالی که ابن شهرآشوب آورده است، کاری نیست؛ زیرا ای بسا بر خلاف رأی ابن شهرآشوب، آگاهی امام از وقت دقیق کشته شدن نیز رواباشد و از دیدگاه کلامی به بن‌بست نینجامد.<sup>۴</sup> نکته، تأکید و تصریح چنین بزرگانی است به مفهومی روشن که از «كتاب» و «سنّت» و «واقع تاریخ» مستفاد می‌گردد، و آن، عدم احاطه علمی امام است به غیب.<sup>۵</sup>

١. متشابه القرآن و مختلفه، ج ١ ص ٢١١.

٢. ابن شهرآشوب، تعبیر «على التعین» را به کار برده که در متشابه القرآن چاپی، به نادرست، «على التعیر» آمده است.

٣. متشابه القرآن و مختلفه، ج ١ ص ٢١١.

٤. سنیج: تراولاش ٣٧، ص ٧٢ (رسالة «علم الأنفة بالغيبة بالغيب...»).

٥. عبد الجليل قزوینی رازی - که ابن فندق به اعجاب او را «أبو الكلام و ابن بحدیة» (معارج نهج البلاغة تحقیق: اسعد الطیب، ص ١٥٨) می‌خواند، در بیانی طولانی در باب داشش پیشوايان دینی می‌نویسد: «... و

## غالیان و مسئله علم امام

آنچه به این تصریحات، اهمیت فوق العاده می‌بخشد، پندار غلو آلود کسانی است که گمان کرده‌اند پیامبر و امام، بر تمامی عالم، احاطه علمی کامل داشته‌اند و بر بنیاد همین پندار، به تفسیر و تحلیل نصوص (متون دینی) نشسته‌اند و حتی این پندار شگفت و تناقض انجام را به تاریخ و فرهنگ شیعه تحمیل کرده‌اند و مدعی شده‌اند که بنا بر مذهب مختار شیعه دوازده امامی، خداوند متعال، علم همه چیز را به امامان علیهم السلام آموخته است و در آسمان و زمین، هیچ چیز بر ایشان پوشیده نیست.

چنین عقایدی، اغلب با استشهاد به ظاهر شماری از احادیث الکافی و بصائر الدرجات و... بی آن که حساسیتی بسندۀ در اطمینان از صدور یا دلالت احادیث به کار رود، در میان عوام شیعه، تبلیغ و ترویج می‌گردد.<sup>۱</sup>

این در حالی است که اگر حدیثی بخواهد در باب جزئیات طهارت و نجاست و

→ مصطفی علیه السلام با جلالت و رفعت و درجه نبوت در مسجد مدینه... ندانستی که بر بازار، چه می‌کنند و احوال‌های دگر تا جبرئیل نیامدی، معلوم وی نشدی...» (نقض، تصحیح: محدث ارمومی، ص ۲۸۶). این که جزو حی و الهام، چه ابزارها و طرقی می‌توانسته است منجر به آگاهی پیامبر علیه السلام و امام علیه السلام بر غیب باشد، جای پژوهشی دراز‌دامن دارد. به عقیده شیخ مفید، توائمندی‌های خدادادی چون «تَوْسُّم» و «تَقْرِيس» هم که در اختیار برخی بندگان ویژه خداوند قرار می‌گیرد و در پاره‌ای از متون دینی بدانها اشارت رفته است، لزوماً علم آور نبوده، ای سایش از «ظن» به حاصل نیاورند (در این باره ر.ک: المسائل العکریة، ص ۹۷).

۱. برای نمونه، ر.ک: امراء هستی، سید ابوالفضل نبوی قمی، بویژه ص ۸۳ و ۸۴ و ۳۲۴ و ۳۲۹؛ تجلی ولایت، محمد هادی شیخ‌الاسلامی، ص ۳۰۲، ۳۲۱، ۳۵۶؛ ولایت کلیه، میرجهانی طباطبایی، ج ۱، ص ۱۶۷-۲۵۴؛ الولایة التکوینیة بین القرآن و البرهان، القطیفی، ص ۸۳ و ۸۴؛ غالباً این نیز مجال طرح داده می‌شود. برای نمونه، ر.ک: أوائل المقالات، دارالمفید، ص ۳۱۳ (تعلیقۀ آقای ابراهیم انصاری زنجانی، که در آغاز آن می‌گوید: «... علّقُهَا... توضیحاً بعض عباراته و مقاصده»).

۴۴۱ ..... علم امامان در أصول «الكافى» .....

نکاح و طلاق سخن بگوید، به اقتضای شیوه فقهی مرسوم، بدون تحقیق در سنده و محتوا، و همچنین سازگاری یا ناسازگاری آن با دیگر احادیث و حتی استنباط قدما و فتاوی مشهور و... رهانمی شود که نباید هم بشود.

می‌دانیم که غالیان، بویژه در سده‌های دوم و سوم هجری، کوششی سخت در جعل و تحریف احادیث و پراکندن اندیشه‌های خود در مواریث مکتوب شیعه کرده‌اند و درست از همین رویشینه محدثان بر جسته و متکلمان شاخص شیعه در آن اعصار، تا سده‌های چهارم و پنجم، از حساسیتی ویژه نسبت به غلات و رواسیب اندیشه و عمل ایشان، تهی نبودند و تا حدودی در طرد و نفی افکار و عقاید غالیان، کامیاب شدند. در یغمدنانه، در ادوار اخیر، نسبت به پاره‌ای از مواریث مکتوب و احادیث برداخت غالیان، از سوی شماری از فاضلان و نخبگان شیعی، اقبالی و رویکردی متفاوت صورت پذیرفته است و کسانی با این ذهنیت‌ها حتی از متون دینی استوار و متن‌های غیر غالیانه نیز تفاسیر و تاویلی غلوآلود به دست داده و می‌دهند.

بررسی علل و عوامل چنین رویکرد خطرناک و گرایش بیم انگیزی، نیاز به کندوکاو بسیار در اندیشه‌های حاکم و انگیزه‌های مؤثر در فکر و فرهنگ شیفتگان و مردم‌جان مواریث و افکار غلوآلود دارد. چنین بررسی فراخدامنه‌ای، در حوصله این مقال نیست؛ لیکن از اشارتی بدان، نمی‌توان تن زد.

### متصوفه و مسئله علم امام

چند سده پس از آغاز غیبت کبرا، تصوّف که تا پیش از آن، عمدتاً در جهان اهل تسنن بالیله بود و رنگ و رویی سینانه داشت،<sup>۱</sup> به مرور با تشیع، آشتی کرد و در آمیخت و با ظهور شخصیت‌های بر جسته‌ای چون سید حیدر آملی، انبویی از اندیشه‌های ابن عربی‌مابانه، به حوزه فرهنگ شیعی راه یافت و هاضمه فکری و فرهنگی جامعه

۱. سنج: تبصرة العوام، تصحیح: عباس اقبال، ص ۱۲۲.

۴۴۲ ..... مجموعه مقالات فارسی کنگره بین‌المللی ثقة الاسلام کلینی / ج ۴

شیعه، برای استقبال از میراث تصوّف (با تمام آحمال و آثقالی که بر خود داشت)، تمرین داده شد.

ظهور سلسله صفویه - که خاستگاهی خانقاہی داشتند و علی رغم دگرسازی پاره‌ای از رویکردهای صوفیانه، در درازنای فرمان روایی خویش، رنگ و لعاب متصوّفانه را تا برابر افتادن به واسطه شورش افغانان، حفظ کرد -<sup>۱</sup> بر شدت تأثیر تصوّف بر تشیع افزود؛ تأثیری که تا امروز با همه تغییراتی که در شتاب آن پدید آمده، ادامه داشته است.

رواج رأی‌ها و نگرش‌های صوفیانه و اشتهرار مناقب و مقامات گزاره‌الودی که متصوّفان برای مشایخ خویش قلم زده‌اند، بی‌گمان، از عوامل زمینه‌ساز «اقبال به احادیث بربافته غالیانه» یا «خوانش غالیانه از متشابهات اخبار»، بوده است.

برای نمونه، دهدار شیرازی، در توجیه فقره «أَنَا بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» از حدیث ساختگی و منکر موسوم به «خطبة البيان»، درست از چنین دری در می‌آید که:  
 از خوش‌چینان خرم من آن جناب ولايت‌مااب، متنقول است که: عالم نزد عارف،  
 چون سفره است پيش نظرش انداخته . و از قدوة الأولياء، خواجه بهاء الدين  
 نقشيند، متنقول است که: عالم نزد عارف، چون پشت ناخن اوست. و از سيد  
 التابعين، اويس قرنى عليه السلام روايت آمده که گفت: «مَنْ عَرَفَ اللَّهَ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ  
 شَيْءٌ». و از حضرت قطب الأولياء العارفين المحققين، الشیخ الحاج محمد بن أبي  
 التّجم العنجری - فَقَدَّسَ اللَّهُ رُوحَهُ الْعَزِيزُ - آمده که: بر اولیائی امت محمد، سرّ خلقت  
 پشه پوشیده نیست. و هرگاه حال خوش‌چینان این باشد، چه گمان می‌رود در حق  
 صاحب خرم من؟!<sup>۲</sup>

۱. پیامدهای بقای رسوبات خانقاہی در فضای دوره صفوی را می‌توان در آثار بزرگانی چون مجلسی ثانی (م ۱۱۱۰ق) ملاحظه کرد که علی رغم ناهمسوی با متصرّفه و پاره‌ای انتقادات شدید‌الحن نسبت بدیشان، در دیباچه زاد المعاد (اسلامیه، ص ۳) از «صوفیان صفویون نشان» سخن به میان آورده است و ترجمه فرحة الغری را به «کمال المولوی...» (ص ۱۴۵) ختم می‌کند.

۲. شرح خطبة البيان، دهدار شیرازی، ص ۵۷

علم امامان در أصول «الكافي» ..... ٤٤٣

وی، همچنین تصویری صوفی پسند و ابن عربی مآبانه از امیر مؤمنان علی عليه السلام به دست می‌دهد، باشد که توجیه گر چنان کلامی باشد:

وجودش من حيث الإتحاد بالحقيقة المحمدية عليه السلام، شامل جميع جزئی و کلی ممکنات است و روحش آبینه تجلی ذات مع جميع الأسماء والصفات ... و چون نفس خود را دانسته، جميع مندرجات نفس رانیز دانسته. پس جميع اشیا را دانسته و از این خبر فرموده:

**أَتَرْزَعُمْ أَنَّكَ جِرْمٌ صَغِيرٌ وَفِيكَ انْطَوْيُ الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ .**

اینچنین درهم بافتی های فریبنده که با معجونی از حق و باطل، و رطب و یاسن، اذهان و عقول را مسحور و مدهوش می‌کنند، از سده هفتم تاکنون، در تاریخ فرهنگ ما، خریداران بسیار داشته‌اند و هم‌امروز هم در درخشنان‌ترین مراکز علمی سنتی و جدید ما، کسانی هستند که در برابر جهان‌بینی منبعث از فتوحات و فصوص، دامن از کف می‌دهند.

ارزیابی این شیفتگی، خواست این سخنگاه نیست؛ و البته به جای خویش، بایسته است. قصد ما از استشهاد به تفکرات و تقوّلات امثال دهدار شیرازی، توجه دادن به زمینه مناسبی است که چنین تفکرات و تقوّلاتی برای پذیرش رأی‌های غالیانه در عرصه دین‌شناسی پدید آورده‌اند.

### اخباریان و مسئله علم امام

نوعی اخبارگرایی افراطی که بویژه در برخی اخباریان عصر صفوی نمود یافت، همدوش با تفکر متصوّفانه غلوگرا، سبب‌ساز اتکایی حشویانه بر اخبار موضوع و مشکوک، و تمسک افراطی به ظواهر بعض احادیث عقیدتی و اخلاقی گردید. هر چند با بالاگرفتن نزاع اصولیان و اخباریان و غلبۀ اصولیان، تفکر اخباری در حیطۀ فقه مصلح، کمرنگ شده، در حیطۀ عقاید و اخلاق، آسیب معتبره‌ی ندید و علی

۴۴۴ ..... مجموعه مقالات فارسی کنگره بین المللی ثقہ الاسلام کلینی / ج ۴

الخصوص با تکیه بر تفکرات متصوّفانه شایع - که تو سط فلسفه صدرایی نیز بیش و کم حمایت می گردید - ، تا اندازه ای رشد و توسعه نیز یافت.

در این فضای غبارآلود که تمایل به اندیشه های غالیانه در آن فراوان بوده، کسانی با تکیه بر پاره ای احادیث که موهم احاطه علمی امامان بر تمامی عالم بوده است، و در حالی که معمولاً صحت صدور این احادیث، مغفول افتاده یا مفروغ عنه گرفته شده، درباره مسئله علم امام، به داوری و نتیجه گیری پرداخته اند.

گروهی دیگر نیز، از جمله افرادی بیرون از حوزه تشیع، با نظر به استنادات و نتیجه گیری های گروه پیش گفته، احادیث و مواریث مؤثر امامیه را به باد انتقاد گرفته، با تکیه بر قرائت و تفسیر و برداشت گروه یاد شده، - به زعم خویش، خط بطلان بر اهمیت فراوان کتاب هایی چون الکافی و بزرگانی چون کلینی کشیده اند.

فارغ از مسئله صحت صدور آن احادیث، به پندار نگارنده این سطور، آنچه زبان طاعنان را بدین سان گشوده و تعارضی بین میان اندیشه استوار متکلمان بر جسته ای چون شیخ مفید و سید مرتضی، و روایات این بحث در کتابی چون الکافی افکنده است، ناستواری روش و بیشتر برخی نویسنده ایان و حدیث پژوهان است، هم در فهم نص، و هم در جمع میان احادیث و ادله.

حاجت به تذکار نیست که در چنین بحث های دقیقی، لغزش های کوچک و کاستی های خرد، به کج روی هایی بس بزرگ می انجامد.

### علمای متأخر و مسئله علم امام

گروهی از محققان، پنداشته اند که مقتضای جمع بین آیات و روایات، آن است که معنی نقی غیب از معصومان، این است که از پیش خود غیب ندانند و آنچه... می دانند، به وسیله وحی یا الهام از طرف خداست.<sup>۱</sup>

۱. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره ای، ج ۲ ص ۷۸۱. اصل سخن، از مرآۃ الحقیل است (ر.ک: مرآۃ العقول، ج ۳، ص ۱۱۷. همچنین سنیج: ولایت کلیه، میرجهانی طباطبایی، ج ۱، ص ۱۷۳).

این سخن صحیح است، ولی دقیق نیست و با مدعای برخی غلوzedگان که می‌پندارند تنها تفاوت علم امام یا پیامبر با علم خدا، این است که علم خدا، ذاتی است و علم امام یا پیامبر، اکتسابی است، چندان فرقی ندارد؛ در حالی که صریح قرآن، آن است که خداوند، چیزهایی می‌داند که پیامرش را از آنها بی‌اطلاع نهاده است.<sup>۱</sup> نیز صریح تاریخ، آن است که امامان پاک علیهم السلام در بسیاری از امور روزمره و اعیان و حوادث، از دیگران کسب اطلاع می‌کردند (مثلاً از فلان شخص، در باب بهمان واقعه، کسب خبر می‌کردند یا کسی را برای خبر آوردن، گسیل می‌داشته‌اند).

مایه تعجب، بل تأسف است که برای نمونه، مرحوم آیة الله شیخ محمد باقر کمره‌ای -**تَعَمَّدَهُ اللَّهُ بِعَفْرَانِهِ**-، خود بر ترجمه **أصول الكافی**، به صراحت می‌نویسد: آیات و اخبار واردہ در این که امام یا پیغمبر، غیب نمی‌داند، در شمار آیات و اخبار متشابهه قرار می‌گیرد و باید برای آنها، دنبال معنای صحیحی بود.<sup>۲</sup>

به عبارت دیگر، صریح قرآن و سنت قطعی را باید تأویل کرد و صریح تاریخ را باید به دور افکند و آن گاه، پایه اتکارا بر فرض‌های خود و روایاتی نهاده که اغلب آنها، اگر نه همه آنها، از حیث صدور، محل تردید و تأمل‌اند.

### نقد دیدگاه مرحوم کمره‌ای

این بند، با همه احترامی که برای خدمات دینی مرحوم کمره‌ای قائل است و با این که آن مرد خدوم را به واسطه پاره‌ای جفاها که بر او رفت، از مظلومان تاریخ فرهنگ معاصر می‌داند،<sup>۳</sup> از طرح پیشنهادی و روش‌شناسی (متداول‌لوژی) مختار ایشان برای مواجهه با چنین مسئله‌ای به‌جذب، در شگفت و آسف شده، و بی اختیار، با خود

۱. سیچ: سوره توبه، آیه ۱۰۱.

۲. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۷۸۴.

۳. درباره زندگانی و کارنامه مرحوم کمره‌ای، ر.ک: جریان‌ها و سازمان‌های مذهبی ایران (۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ ش)، رسول جعفریان، ج ششم.

زمزمه می‌کند:

کرده‌ای تأویل، حرف پُکُر را خویش را تأویل کن، نبی ذکر را.<sup>۱</sup>  
 بنا بر پیشنهاد مرحوم کمره‌ای و هم‌اندیشان ایشان، آمی پرسش‌های روزمره و احوال‌پرسی‌ها و استفسار‌ها و کسب خبرهای معصومان علیهم السلام، جنبهٔ حقیقی نداشته‌اند و باید تأویل شوند. آیا این نه، مستلزم چیزی از سخن تخصیص اکثر است که قُبْح آن<sup>۲</sup> بر دیدهوران، پوشیده نیست؟

### بررسی احادیث در باره علم امام

نادرستی انگارهٔ احاطه علمی امام بر تمامی عالم، به جای خود روشن است؛ ولی از سوی دیگر، این هم که احادیثی که اصحاب آن انگاره، گواه سخن خویش می‌گیرند، لزوماً چنان دلالتی داشته باشند، از بن، محل تأمل است. حتی انگاره‌هایی مانند این که امام هرگاه بخواهد از هر چیزی باخبر شود، از آن باخبر خواهد شد و مستند شدن چنین انگاره‌ای به احادیث الکافی، جای مناقشه دارد. در الکافی می‌خوانیم:

عَنْ عَمَّارِ السَّابَاطِيِّ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنِ الْإِمَامِ يَعْلَمُ الْغَيْبَ؟ فَقَالَ: لَا، وَلَكِنْ إِذَا أَرَادَ أَنْ يَعْلَمَ الشَّيْءَ أَعْلَمَهُ اللَّهُ ذَلِكَ؛<sup>۳</sup>

از عمار ساباطی منقول است که گفت: از امام صادق عليه السلام درباره امام پرسیدم که: آیا غیب می‌داند؟ فرمود: نه؛ لیک چون خواهد که چیزی را بداند، خداوند، او را بدان می‌آگاهاند.

۱. مثنوی معنوی، ط. لاهوتی، دفتر اول ۹۸ بیت: ۱۰۸۰.

۲. آقای محمد هادی شیخ‌الاسلامی که از هواداران نظریهٔ احاطه علمی امام به همهٔ عالم است، نیک دریافت‌که حمل معلم پرسش‌ها و گفتارهای عادی امامان عليهم السلام بر مجاز و ترفنده است و درست از همین روی، در پی راه حل برآمده است (ر.ک: تجلی ولایت، ص ۳۲۵). البته ایشان راه حلی پیشنهاد کرده که دستی کم برای بنده، هیچ مفهوم نیست و فوق العاده تکلف‌آمیز، بل عین تناقض به نظر می‌رسد.

۳. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۲۹۶ (ترجمهٔ حدیث، از نگارنده است).

علم امامان در اصول «الكافی» ..... ۴۴۷

این معنا که افزون بر این حدیث، در هر سه حدیث یک باب الکافی،<sup>۱</sup> مورد تصریح قرار گرفته (یعنی این که: امام، هرگاه بخواهد بداند، می داند)، علی الظاهر، به قید یا قیودی مقید است.

در نهج البلاغه، گفتاری از امیر مؤمنان علیه السلام منقول است که بنا بر سرنویس آن، به یک چند پیش از دیده از جهان فرو بستن آن حضرت، تعلق دارد. در این گفتار آمده است:

أَيُّهَا النَّاسُ! كُلُّ أَمْرٍ يُلِقُّ مِثْلَهُ فِي فَرَارِهِ؛ وَ الْأَجْلُ مَسَاقُ النَّفَسِ؛ وَ الْهَرَبُ مِثْلُهُ مُوَافَاتُهُ. كَمْ أَطْرَدْتُ الأَيَّامَ أَنْجَحُهَا عَنْ مَكْتُوبِهِ هَذَا الْأَمْرِ، فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءً. هَيْنَاهُ! عِلْمٌ مَخْرُونٌ!<sup>۲</sup>

این سخن روشن و صریحی است که: «کمْ أَطْرَدْتُ الأَيَّامَ أَنْجَحُهَا عَنْ مَكْتُوبِهِ هَذَا الْأَمْرِ...». پیداست امام علیه السلام چیز یا چیزهایی را درباره مطلق مرگ (یا: مرگ خویش، آن سان که بعضی از شارحان نهج البلاغه استباط کرده‌اند)، می جسته است و علی رغم تمایل به علم بدان، به مقصود خویش نرسیده است و «فَأَبَى اللَّهُ إِلَّا إِخْفَاءً»، معنایی جز این نمی‌تواند داشته باشد.<sup>۳</sup>

این حدیث نهج البلاغه را در الکافی نیز می‌بینیم.<sup>۴</sup> در بعضی متون قدیمی دیگر، همچون مروج الذهب مسعودی نیز آمده است<sup>۵</sup> و بر روی هم، از احادیثی است که مورد پذیرش، واقع شده است.

۱. ر.ک: همان، ص ۲۹۷ و ۲۹۸.

۲. همان، ج ۳، ص ۱۸ (اللهار، باب سیزدهم).

۳. سیح: شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۳، ص ۲۰۹؛ الدیباچ الوضی، ج ۳، ص ۱۱۸۷؛ ارشاد المؤمنین، ج ۲، ص ۲۱؛ بیهقی، ج ۱۱، ص ۲۸ - ۳۰؛ توضیح نهج البلاغه، شیرازی، ج ۲، ص ۳۵۴ و ۳۵۵.

علامہ مجلسی، در مرآۃ العقول (ج ۳، ص ۲۹۶)، تأویلی را پسندیده که هم دور از نص است، و هم ناهمخوان بافهم شارحان نهج البلاغه است مجلسی، خود به این نکته اخیر، اشاره کرده است.

۴. ر.ک: اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۴۲۳؛ مرآۃ العقول، ج ۳، ص ۲۹۳.

۵. ر.ک: نهج القباغة، ج ۱۱، ص ۲۶.

۴۴۸ ..... مجموعه مقالات فارسی کنگره بین‌المللی فقه اسلام کلینی / ج ۴

پس گویی این که امامان هر گاه بخواهند، می‌دانند، ناظر به دانستنی‌های لازم در امر امامت است؛ یعنی همان چیزهایی که قوام دریافت بدانهاست و علم دین. به عبارت دیگر، این دسته از احادیث الکافی در مقام بیان آن‌اند که لوازم امامت، بی‌دریغ در اختیار امام قرار می‌گیرند، نه هر چیزی که امام، آهنگی دانستن آن کند. البته ای بسا چیزهای بسیاری بیرون از این حوزه باشد که وقتی امام بخواهد، خداوند، علم آنها را در اختیار او قرار می‌دهد؛ لیکن علی الظاهر، اطلاق آن ملازمة خواستن و دانستن، به دایره‌ای ویژه راجع است.

در الکافی، در حدیثی که از امام باقر علیه السلام نقل شده، آمده است:

أَتَرُؤْنَ أَنَّ اللَّهَ - تَبَارَكَ وَ تَعَالَى - افْتَرَضَ طَاغَةً أُولَائِيَّةَ عَلَىٰ عِبَادِهِ، ثُمَّ يُخْفِي عَنْهُمْ  
أَخْبَارَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ يَقْطَعُ عَنْهُمْ مَوَادَ الْعِلْمِ فِيمَا يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامٌ  
دِينِهِمْ؟!

در این نص، آشکارا مواد علمی لازم برای امام که خداوند باید در اختیار او قرار دهد تا نقضی غرض نشود، پاسخ آن مسائل و تفصیل آنها، مباحثی قلمداد می‌گردد که بر امامان عرضه می‌شده و قوام دین بدانهاست. به نظر می‌رسد تأکید و استدلال وارد به «ما يَرِدُ عَلَيْهِمْ مِمَّا فِيهِ قِوَامٌ دِينِهِمْ»، نشان می‌دهد که در عدم اخفای اخبار آسمان‌ها و زمین نیز - که پیش‌تر در گزاره‌ای مطرح شده -، آنچه عدم اخفای آن لازم است، همین گونه اخباری باشد که قوام دین بدانهاست، نه جمیع اخبار. وانگهی، اگر کسی مدعی شود مراد گوینده، مطلق اخبار آسمان‌ها و زمین بوده است، این پرسش پیش می‌آید که آگاهی از جمیع اخبار آسمان‌ها و زمین، چه ربطی به زیربنای سخن، یعنی «افتراض طاعت اولیا بر عباد» دارد؟

بنا بر این نص، امام باقر علیه السلام فریضه بودن طاعت از امامان را بر بندگان خدا مطرح

۱. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۳۰۸.

کرده است تا آنچه را لازمه آن است، ثبیت نماید. لازمه فریضه بودن طاعت امام، کارآمدی او در زمینه کاری است که بر عهده او نهاده‌اند و به عبارت دیگر، کارآمدی و بصیرت او در «مِمَّا فِيهِ قَوْمٌ دِينُهُمْ».

در میان سلف، هیچ متکلم برجسته‌ای را نمی‌شناسیم که آگاهی از جمیع اخبار آسمان‌ها و زمین را لازمه امامت و «شرط» آن قرار داده باشد. از همین رو، اگر مراد از «أخبار السماوات والأرض»، مطلق اخبار باشد، نه آنچه به «قوام دین» راجح است، بالطبع، این بخش نص از سیاق سخن بپرون می‌افتد؛ چه، سیاق سخن متوجه آن است که با تکیه بر اصل «امامت»، «لازمه» این اصل را مطرح سازد و ثبیت کند، نه آنچه را که «شرط» و «لازمه» شمرده نمی‌شود، خصوصاً با توجه به ذهن و اندیشه مخاطبان که می‌بایست اقناع می‌شده‌اند.

روایاتی را که می‌گویند: امامان، به «ما کان» و «ما یکون» و «ما هو کائن» عالم‌اند،<sup>۱</sup> می‌توان بر همین علم لازم امامت، حمل کرد؛ یعنی امامان، پاسخگوی جمیع مسائل دینی گذشته و حال و آینده هستند.

در الکافی، روایتی هست که گفتگویی را میان هشام بن حکم و امام صادق علیه السلام می‌گزارش می‌کند و در پایان آن گفتگو، امام علیه السلام خاطرنشان می‌نماید که حجت خداوند، باید بتواند پاسخگوی خلق باشد. روایت، این است:

عَلَيْهِ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَلَيْهِ بْنِ مَعْبُدٍ، عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ بِسْمَهُ عَنْ خَمْسَةِ حَزْفٍ مِنَ الْكَلَامِ، فَأَقْبَلَتْ أَقْوَلُ: يَقُولُونَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ: فَيَقُولُ: قُلْ كَذَا وَكَذَا. قَالَتْ: جَعَلْتُ فِدَاكَ! هَذَا الْخَلَالُ وَهَذَا الْخَرَامُ أَغْلَمُ أَنْكَ صَاحِبَهُ وَأَنْكَ أَغْلَمُ النَّاسِ بِهِ، وَهَذَا هُوَ الْكَلَامُ، فَقَالَ لِي: وَئِنِّي، يَا هِشَام! لَا يَخْتَجِّ اللَّهُ - تَبَارَكَ وَتَعَالَى - عَلَى خَلْقِهِ بِحُجَّةٍ لَا يَكُونُ عِنْدَهُ كُلُّ مَا يَخْتَاجُونَ إِلَيْهِ.<sup>۲</sup>

۱. ر.ک: همان، ص ۳۰۴-۳۱۰.

۲. همان، ص ۳۱۰. در مأخذ، «لا» در «لا يَخْتَجِّ» درون قلاب قرار دارد.

..... ۴۵۰ ..... ج ۱ / کلینی اسلامی ثقہ المللی بین المللی کنگره فارسی مقالات مجموعه

به زعم راقم، آنچه در این حدیث، اطلاعی بدیع محسوب می شود، تبیین نحوه نگرش عالم شیعی بر جسته‌ای چون هشام بن حکم به امام است. هشام، امام علیه السلام را پاسخگوی پرسش‌های فقهی می دیده است و شاید در مقایسه با فقیهان بزرگ آن عصر - که به نوعی از بر جسته‌ترین عالمان دین محسوب می شدند -، به همین بعد از شخصیت امام علیه السلام توجه داشته است. لذا عالم بودن آن حضرت رانیز در همان بُعد فقهی معنا می کرده است. پس از آن، متوجه مقام امام علیه السلام به عنوان یک عالم کلام نیز شده است.

به عبارت دیگر، حتی شیعیان نخبه‌ای چون هشام بن حکم که بالطبع، امام خود را مردی «عالم» می دانستند، در تفسیر این واژه و تعیین حیطه اشتغال و گستره دلالت آن، به زمینه‌هایی خاص نظر داشتند.

بر این بنیاد، طبیعی است اگر امام علیه السلام در گفتگو با چنین اشخاصی، از علم فوق العاده خود سخن بگوید، بر انصاراف ذهنی مخاطب به «زمینه‌های خاص»، تکیه داشته باشد؛ یعنی توقع داشته باشد که مخاطبان، به حسب آنچه از او به عنوان امام انتظار می رود، این سخن را بفهمند و مثلًا او را دارای علم فوق العاده و بی هیچ کاستی در زمینه‌هایی چون قرآن و سنت و عقاید و احکام بدانند، نه مثلًا صنعت شمشیرسازی یا فن کوزه‌گری.

چنین قواعدی بر عرف گفتگو حاکم‌اند. وقتی شمارابه کتابخانه‌ای می برند یا به نزد طبیبی راهنمایی می کنند و می گویند: «اکنون می توانی هر پرسشی که داری، از این شخص بپرسی؟»، گستره دلالت این «هر پرسشی» به حسب مقام و کارکرد شخص مورد نظر، معلوم است. در مورد کتابدار، آن «هر پرسشی» به حیطه آگاهی‌های کتابداری باز می گردد و در مورد طبیب، به گستره دانش پژوهشی.

عالمة مجلسی، در شرح حدیث: «يُبَسِّطُ لَنَا الْعِلْمُ فَنَعْلَمُ وَيُقْبَضُ عَنَّا فَلَا نَعْلَمُ»،<sup>۱</sup>

می‌نویسد:

وَلَوْ عُمِّمَ الْقَبْضُ وَالْبَسْطُ فِي جَمِيعِ الْعِلْمِ فَلَا يَتَدَبَّرُ مِنْ تَخْصِيصِهِ بَغْيَرِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ أَمْوَالِ الدِّينِ، بَلْ كُلُّ مَا يُسْكَلُونَ عَنْهُ، فَإِنَّهُ قَدْ وَرَدَ أَنَّهُ لَا يَكُونُ الْإِمَامُ يُشَكِّلُ عَنْ أَمْرٍ وَيَقُولُ: «لَا أَدْرِي». <sup>۲</sup>

حدیثی از بصائر الدرجات که عالمة مجلسی در مرآة العقول<sup>۳</sup> آن را گواه گرفته، تصریح

می‌کند که علم امام در حلال و حرام، افزوده نمی‌شود:

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلِمِيِّ، مُولَى أَبِي عِبْدِ اللَّهِ، عَنْ سُلَيْمَانَ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَفْلُتُ: جَعَلْتُ فِدَاكَ! سَمِعْتَكَ وَأَثْتَ تَقُولُ غَيْرَ مَرْءَةٍ؛ لَوْلَا أَنَّا نَزَادُ لَأَنْفَدْنَا. قَالَ: أَمَا الْخَلَالُ وَالْحَرَامُ، فَقَدْ وَاللَّهُ أَنْزَلَهُ اللَّهُ عَلَى تَبِيهِ بِكَمَالِهِ، وَمَا يَزَادُ الْإِمَامُ فِي خَلَالٍ وَلَا حَرَامٍ. قَالَ: قَفْلُتُ: فَمَا هَذِهِ الرِّيَادَةُ؟ قَالَ: فِي سَائِرِ الْأَشْيَاءِ سَوَّى الْخَلَالِ وَالْحَرَامِ.<sup>۴</sup>

آن توضیح مجلسی و این روایت بصائر، به ناگزیر، مؤید آن است که آنچه امام علیه السلام به «ما کان و ما یکون و ما هو کائن» آن علم دارد، معلومات گستره حلال و حرام، یا به تعییر ما: دین‌شناسی لازم برای امام است.

بی پرده باید گفت: فرض این که امام به «همه چیز» علم دارد و در عین حال، از طریق یا طریقی به علم او افزوده می‌شود که در روایات، آمده و پیوسته، مورد استقبال اخبارگرایان بوده است، از بن، فرض معقولی نیست. برای آن که چیزی بتواند بر علم امام افزوده شود، باید دامنه آن «همه چیز» پیش‌گفته محدود گردد تا جایی برای افزوده

۱. همان، ص. ۲۹۰.

۲. مرآة العقول، ج. ۳، ص. ۱۱۰.

۳. ر.ک: همان، ص. ۱۰۷.

۴. بصائر الدرجات، تحقیق: المعلم، ج. ۲، ص. ۲۵۵؛ همان، تحقیق: کوچه‌باغی، ص. ۴۱۲ (با اندکی دگرسانی).

شدن باشد.

اینک اگر بگوییم: آن «همه چیز»، «همه چیز در حوزه دانستنی‌های لازم برای امام» است که وی به آن علم دارد و آن گاه، علم او به امور دیگر و حوادث جزئی و آعیان و افراد، به مرور افزوده می‌شود، دیگر چنان تناقض و ناسازگاری‌ای در میان نخواهد بود.

در خطبه‌ای از نهج البلاغه آمده است:

أَيُّهَا النَّاسُ! سُلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَلَأُنَا بِطَرْقِ السَّمَاءِ أَغْلَمُ مِنِّي بِطَرْقِ الْأَرْضِ،  
قَبْلَ أَنْ تَشْعَرَ بِرِجْلِهَا فِتْنَةً تَطَأُ فِي خَطَايِهَا وَ تَذَهَّبَ بِأَخْلَامِ قَوْمِهَا.<sup>۱</sup>

محل سخن، عبارت «فلائنا بطرق السماء أغلمني بطرق الأرض» است. این به چه معناست که امیر مؤمنان علی <sup>علیہ السلام</sup> به راه‌های آسمان، آگاه‌تر باشد تا راه‌های زمین؟ یک راه آن است که بگوییم: این عبارت، متضمن نوعی شیگرد ادبی و ترفند بیانی است و مراد، آن نیست که حقیقتاً امام <sup>علیہ السلام</sup> آن را بیش از این می‌شناسد؛ بلکه با این شیگرد، تأکید فرموده که هر گاه به آسمان - که دور از دسترس است - آگاه باشد، بالطبع وبالطبع، به زمین که در دسترس‌تر است، نیک آگاه است، و این، تعبیری باشد برای تأکید بر علم فراوان خویش. بعضی از شارحان نهج البلاغه، این راه را در شرح عبارت یاد شده پیموده‌اند.<sup>۲</sup> البته وجود دیگری نیز ذکر شده.<sup>۳</sup> وجهی که در این میانه از منظر گفتگوی ماقابل توجه است، تفسیر کلام با تمسک به همان ظاهر آن، بی‌تأویل و انصراف است.

احمد بن محمد ویری خوارزمی، از قدیمی‌ترین شارحان نهج البلاغه، به صراحة، چنین خوانشی را تأیید کرده است. وی گفته:

۱. نهج البلاغه، ترجمه سید جعفر شهیدی، ص ۲۰۶ (خطبة ۱۸۹).

۲. ر.ک: توضیح نهج البلاغه، شیرازی، ج ۳، ص ۱۵۷؛ معارج نهج البلاغه، بیهقی، ص ۷۰۶.

۳. ر.ک: الدیباج الوضی، ج ۴، ص ۱۹۳۷ و ۱۹۳۸؛ إرشاد المؤمنین، ج ۲، ص ۴۵۷.

معناه: أَنَّ عِلْمَهُ، بِالدُّينِ أَوْ فِي مِنْ عِلْمِهِ بِالدُّنْيَا.<sup>۱</sup>

البته دیگرانی، نظیر همین قول را به تفصیل، در همان روزگاران دور، آورده بوده‌اند که قطب الدین راوندی، در مقام گفتاورد از اینان، می‌گوید:

معناه: أَنَا بِالعِلْمِ الْشَّرِعِيَّةِ الَّتِي أَنْزَلْتَ مِنْ طَرِيقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنْ الْأَمْوَارِ الدُّنْيَاوِيَّةِ الَّتِي تَعْلَمُ مِنْ طَرِيقِ الْمَسَاهَةِ وَالِإِخْتَارِ، وَهِيَ مَعْقُولَةٌ لِي، فَسَلُونِي عَنْهَا فَإِنَّهَا مَصَالِحٌ وَأَطَافٌ لِكَ.<sup>۲</sup>

ابن ابی الحدید معترضی نیز قولی مشابه را نقل کرده و در مقام گفتاورد، می‌گوید: أَرَادَ أَنَا بِالْأَحْكَامِ الشَّرِعِيَّةِ وَالْفَتاوِيِّ الْفِقَهِيَّةِ أَعْلَمُ مِنْ بِالْأَمْوَارِ الدُّنْيَاوِيَّةِ؛ فَعَبَرَ عَنِ تِلْكَ بِطَرِيقِ السَّمَاءِ، لِأَنَّهَا أَحْكَامٌ إِلَهِيَّةٌ، وَعَبَرَ عَنْ هَذِهِ بِطَرِيقِ الْأَرْضِ، لِأَنَّهَا مِنِ الْأَمْوَارِ الْأَرْضِيَّةِ.<sup>۳</sup>

ابن میثم بحرانی، هم قول اخیر را که ابن ابی الحدید آورده، گزارش کرده، و هم سخن وبری را آورده است و تفسیر دیگری را نیز خود مقدم داشته که همه، حاکی از آن است که «أَعْلَمُ» را به معنای حقیقی آن گرفته است.<sup>۴</sup> در میان شارحان معاصر نیز تمایل به تمسک به معنای حقیقی «أَعْلَمُ»، وجود دارد.<sup>۵</sup>

به یاد داشته باشیم که پیامبران ﷺ آمدند تا مارا به راه‌های آسمان، آشنا کنند و از این رو، سخن و رسالت و نبوّتشان، در واقع، همان «نردنی آسمان» است که در ادب

۱. معارج نهج البلاغة، ص ۷۰۶. در شرح نهج البلاغه این میثم (ج ۴، ص ۲۰۱)، به جای «أَوْفَى»، «أَوْفَوْ» آمده است.

۲. منهاج البراعة، راوندی، ج ۲، ص ۴۴۸.

۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۳، ص ۱۰۶.

۴. شرح نهج البلاغه، ابن میثم، ج ۴، ص ۲۰۰ و ۲۰۱.

۵. برای نمونه، ر. ک: مواجهه زنده باد شیخ محمد جواد مغنية بانضیل یاد شده در: فی ضلال القرآن،

ص ۱۱۸.

۴۵۴ ..... مجموعه مقالات فارسی کنگره بین المللی ثقہ الاسلام کلینی / ج ۴

عرفانی ما، از آن سخن گفته‌اند:

نردهان آسمان است این کلام  
هر که زین بر می‌رود، آید به بام  
بل به بام چرخ، کو آخضر بُود<sup>۱</sup>

متّی که با بعثت انبیا بر مانهاده شده، آن است که طریق دسترسی به راه‌های آسمان  
را برای ما هموار و میسر ساخته‌اند:

نردهان‌هایی است پنهان در جهان پایه پایه، تاعنان آسمان.<sup>۲</sup>

از کنار این نکته آسان نمی‌توان گذشت که انقلابی که پیامبر ﷺ و پیشوایان پاک ﷺ در جهان افکنندند، در حیطه عقاید و اخلاق و احکام بود، و آنچه به دست این خاندان در جهان نوسازی شد، نه شیمی بود، نه فیزیک، نه ریاضی و نه پزشکی.

البته پسانتر مسلمانان، و صد البته تحت تأثیر جهان‌بینی اسلامی، در این آفاق هم گام‌های بلند و تحول‌آفرینی برداشتند؛ ولی این تأثیر دراز‌آهنگ مع الواسطه، چیزی است، و انقلاب مستقیم و مباشرت در امر آن، چیزی دیگر. پیامبر ﷺ در پیکارهای اسلامی متعدد، حضور داشت و هیچ یک از آن پیکارها از حیث صناعت نظامی، تو سط آن حضرت به گونه‌ای دیگر و با ابرازها و وسائل جنگی متفاوت با ابزار و وسائل آن روزگار، سامان داده نشد. حتی خندق‌جنگ احزاب که به پیشنهاد و برنامه‌ریزی سلمان رضی ساماندهی شد و مایه شگفتی اعراب گردید.<sup>۳</sup> نه اختراع پیامبر خدا ﷺ بود و نه اختراع مسلمان؛ بلکه بخشی از شیگردهای رزمی همان روزگار بود که در جای‌های دیگری چون ایران، متداول بود؛ ولی برای عرب، آشنا نبود.

الغرض، انقلابی که پیامبر خدا بانی آن شد، انقلاب در عقاید و احکام و اخلاق بود

۱. زندگی مولانا جلال الدین محمد، مشهور به مولوی، بدیع الزمان فروزانفر، ص ۱۶۲.

۲. مثنوی معنوی، طبع لاهوتی، ج ۳، ص ۱۰۵۹ (دفتر پنجم، بیت ۲۵۵۶).

۳. ر.ک: السیرة الحلبية، ج ۲، ص ۶۳۶.

علم امامان در أصول «الكافی» ..... ۴۵۵

و از جمله همان جنگ‌ها، نه صناعت رزمی آن، که غایاتِ ارزشی و حدود اخلاقی و احکام متمایز آن از جنگ‌های غیر مسلمانان، ممتاز می‌کرد.

از این منظر، متون و مؤثرات فراوانی را می‌توان بازخوانی کرد. برای نمونه، آن

جاكه در الكافی از امام باقر علیه السلام نقل می‌شود:

**لَوْ كَانَ لِأَلْسِنَتِكُمْ أُوْكَيْةٌ لَحَدَّثْتُ كُلَّ امْرِئٍ بِمَا لَهُ وَعَانَهُ.**

سیاق کلام، کاملاً بر می‌تابد که مراد، همه عوامل اصلی سود و زیان دینی، یعنی مایه‌های سعادت و شقاوت باشد. در این صورت است که با آیاتِ قرآن نیز ناسازگاری ای نخواهد داشت.

بنابر حدیثی در الكافی، امام صادق علیه السلام، خود را عالم به آنچه در آسمان‌ها و زمین، و بهشت و دوزخ هست، و آنچه بوده و خواهد بود، می‌خواند و سپس، این دانش را مکتب و مستفاد از کتاب خدا می‌شمّردد و بدین استناد می‌جوید که در قرآن، تبیان هر چیزی هست:

عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا، عَنْ أَخْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَيَّنَانٍ، عَنْ يُونُسِ بْنِ يَعْقُوبَ،  
عَنِ الْحَارِثِ بْنِ الْمُغَيْرَةِ، وَعِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا مِنْهُمْ عَبْدُ الْأَعْلَى وَأَبُو عَبْيَدَةَ وَعَبْدُ اللَّهِ  
بْنُ إِبْرِيزِ الْخَتَّعَمِيِّ سَمِعُوا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام يَقُولُ: إِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي  
الْأَرْضِ، وَأَعْلَمُ مَا فِي الظَّارِ، وَأَعْلَمُ مَا كَانَ وَمَا يَكُونُ. قَالَ: ثُمَّ مَكَثَ هَنْيَةً فَرَأَى أَنَّ  
ذَلِكَ كَبِيرٌ عَلَى مَنْ سَمِعَهُ مِنْهُ، فَقَالَ: عَلِمْتُ ذَلِكَ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عزوجل; إِنَّ اللَّهَ عزوجل يَقُولُ:  
فِيهِ تَبْيَانٌ كُلُّ شَيْءٍ.<sup>۱</sup>

گذشته از عبارت «فِيهِ تَبْيَانٌ كُلُّ شَيْءٍ» که نصی قرآنی نیست و نقل به معنای «تَبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ»<sup>۲</sup> است<sup>۳</sup> و بر فرض صحّت صدور حدیث، نفس مشکی شمردن آن علم

۱. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۳۱۸.

۲. همان، ص ۳۰۶.

۳. سوره نحل، آیه ۸۹.

۴. مرآۃ العقول، ج ۳، ص ۱۳۰.

..... ۴۵۶ ..... . مجموعه مقالات فارسی کنگره بین‌المللی ثقہ الاسلام کلینی / ج ۴

دامنه ور به کتابِ خدا و گواه گرفتن تبیان بودنِ قرآن بر جامعیتی که چنان علمی از آن به در تواند آمد، درخور ملاحظه است.

این که قرآن، «تبیان» است، یعنی چه؟ و تبیان بودنِ قرآن، آیا برای بی‌کرانه بودن علم مخزون در آن، مفید است؟ وانگهی، گستره علم امامان - که متناسب و منتهی به تبیان بودنِ قرآن قرار داده شده -، اگر با گستره درون‌مایه قرآن، متناسب و متناظر باشد، آیا بی‌کرانگی را برابر می‌تابد؟

### بحثی در جامعیت قرآن

بحث از جامعیت قرآن و معنای این جامعیت، بحثی مستقل است؛ ولی چون به بحث مانیز ربطی دارد، از اشارتی بدان، گزیر نیست.

بر خلاف دیدگاه حاکم بر بعض مردم عادی که جامعیت قرآن را به معنای احتوا و اشتمال آن بر همه چیز می‌پنداشتند، نگاه غالب محققان و بویژه مسلمانانِ عصر صحابیان و تابعیان، چنین نبوده است.

در آن عصر، حتی ظاهرآ تبادر «تبیان بودن قرآن در باب همه چیز»، به اوامر و نواهی، و احکام واجب و حرام راجع می‌شده و مسئله جامعیت را ناظر به احکام شریعت می‌دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

به هر روی، مفسران بزرگی چون شیخ طوسی و شیخ طبرسی و جار الله زمخشری، تبیان بودن و جامعیت قرآن را در امور مربوط به دین و مسائل دینی می‌دانند، و حتی در همین حیطه دینی هم کسانی چون فخر رازی، تقيیدات دقیق‌تری به میان آورده‌اند؛ و بر سرِ هم، این دیدگاه مختار غالب محققان اسلامی است که نمی‌توان تبیان بودن قرآن را در حیطه‌ای ویژه ندانست.<sup>۲</sup>

۱. جامعیت قرآن، ایازی، ص ۸۷.

۲. برای تفصیل بیشتر، ر.ک: همان، ص ۸۸-۱۱۲.

به تعبیر قرآن پژوه نامی هم روزگار ما، مرحوم آیة الله شیخ محمد هادی معرفت<sup>۱</sup>، این ادعا که قرآن، حاوی تمامی علوم محتاج‌الیه، اعم از دینی و غیر دینی است، سخنی است که نه موجبی دارد و نه دلیلی. موجبی ندارد، چون وظیفه شرع، بیان چنین مطالبی نیست، و دلیلی ندارد، چون باليغان پیداست که بسیاری از معلومات عادی بشر، در قرآن نیامده است.<sup>۲</sup>

باری! انصاف را روانیست برداشتی از تبیانیت و جامعیت قرآنی که به قول مرحوم آیة الله معرفت، بیشتر شعاری روزنامه‌ای است تا سخنی علمی،<sup>۳</sup> محور فهم تشابه و تناظری قرار گیرد که میان دایره علم امام و محتوای قرآن، بیان شده است.

شیخ کلینی در پایان حدیثی بلند از امام صادق<sup>علیه السلام</sup>، نقل می‌کند که امام<sup>علیه السلام</sup> فرمود:

عِلْمُ الْكِتَابِ وَ اللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا! عِلْمُ الْكِتَابِ وَ اللَّهُ كُلُّهُ عِنْدَنَا!<sup>۴</sup>

با توجه به معنایی که از تبیانیت و جامعیت قرآن خاطرنشان گردید، به نظر می‌رسد چنین حدیثی، واجد معنایی همسو با آنچه تاکنون در باب علم امام گفته‌ایم، باشد. در صدر همین حدیث بلند الکافی -که بنا بر متن آن و در اوخر آن، امام صادق<sup>علیه السلام</sup> با تأکید خاطرنشان می‌فرماید که همه «علم کتاب» نزد ایشان است، مطلب فوق العاده قابل توجه و اندیشه، برانگیزی آمده است:

عَنْ سَدِيرِ قَالَ: كَنْتُ أَنَا وَ أَبُو بَصِيرٍ وَ يَحْيَى الْبَزارُ وَ دَاوُدُ بْنُ كَثِيرٍ فِي مَجِlisِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ إِذْ خَرَجَ إِلَيْنَا وَ هُوَ مُغْضَبٌ، فَلَمَّا أَخَذَ مَجِلسَةً قَالَ: يَا عَجَبًا لِأَقْوَامٍ يَرْعَمُونَ أَنَا نَعْلَمُ الْغَيْبَ. مَا يَعْلَمُ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ هُنَّ لَكُمْ بَشِّرٌ بِمَا يَرَوْنَ فَهَرَبُتُ مِنْهُ، فَمَا عَلِمْتُ فِي أَيِّ بَيْتٍ الدَّارِ هِيَ؟<sup>۵</sup>

۱. برای تفصیل رأی مرحوم آیة الله معرفت در این باب، ر.ک: ضمیمه روزنامه اطلاعات شماره ۲۳۸۶۰،

ص ۸ و ۹ (یادنامه مرحوم آیة الله معرفت).

۲. برای ملاحظه عین عبارت مرحوم آیة الله معرفت، ر.ک: ضمیمه اطلاعات، شماره پیش‌گفته، ص ۹.

۳. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۲۹۶.

۴. همان، ص ۲۹۴.

جمع این صدر با آن ذیل، بدین سان آسان خواهد بود که گفته شود امام علیہ السلام از هر نهانی آگاه نیست؛ ولی علم کتاب، نزداوست. و البته جزئیاتی چون محل کنیزکی که از تنبیه گریخته یا ...، جزو علم کتاب نیست.<sup>۱</sup>

بنا بر همان حدیث، سدیر و دو تن دیگر، از امام علیہ السلام می‌پرسند: «جَعِلْنَا فِدَائِكَ سَمِعْنَاكَ وَ أَنْتَ تَقُولُ كَذَا وَ كَذَا فِي أَمْرِ جَارِيَتِكَ وَ نَخْنَ نَعْلَمُ أَنَّكَ تَعْلَمُ عِلْمًا كَثِيرًا وَ لَا تَشْبِكَ إِلَى عِلْمِ الْغَيْبِ».<sup>۲</sup>

الباقي گفتار مروی از امام علیہ السلام و آنچه را در باب احاطه خویش به علم کتاب، خاطر نشان می‌کند، می‌توان تبیین و توضیحی دانست ناظر به آنچه اینان با عبارت «تَغْلِمُ عِلْمًا كَثِيرًا» بیان کرده‌اند.

وانگهی، در حدیثی در الکافی، صراحتاً از تفصیل و توسعه پذیری «علم ما قَدْ كَانَ وَ ما سَيَكُونُ» سخن رفته است:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ لَكُمْ أَشْرِيَ يَهُ لَمْ يَهْبِطْ حَتَّى أَعْلَمَةَ اللَّهِ - جَلَّ ذِكْرُهُ - عِلْمٌ مَا قَدْ كَانَ وَ مَا سَيَكُونُ وَ كَانَ كَثِيرٌ مِنْ عِلْمِهِ ذلِكَ جَمِلاً يَأْتِي تَفْسِيرُهَا فِي لَيْلَةِ الْقُدْرِ وَ كَذلِكَ كَانَ عَلَيْيُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَدْ عَلِمَ جَمِيلَ الْعِلْمِ وَ يَأْتِي تَفْسِيرُهُ فِي لَيْلَةِ الْقُدْرِ.<sup>۳</sup>

با توجه به چنین حدیثی، دیگر قائل شدن به نوعی محدودیت در دایره «علم به ما کان و ما سیکون»، خرق اجماع یا سنت شکنی نخواهد بود؛ و اگر کسی قائل شود که مراد از «ما کان و ما یکون»، معنای مطلق و بی استثناء و فraigیر آن نیست و لزومی ندارد منتهای ظرفیت لغوی این تعبیر، مقصود بوده باشد، پیشنهادی غریب به میان نیاورده است.

۱. از راه استطراد، این نکته نیز جای تذکار دارد که کسانی که علم غیب نفی شده در متن قرآن و سنت ع قطعی را تنها علم غیب ذاتی (نه علم غیب مکتب) می‌دانند، توجیه پسندیده‌ای برای سیاق روایاتی از این دست، ارائه نمی‌توانند داد.

۲. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳. همان، ص ۲۷۴.

### شیوه تأویل احادیث در باره علم امام

غريب آن است که در استنباطات فقهی، دست کشیدن از ظاهر برخی الفاظ و عبارات احادیث، کار بسیار متداولی است و فقیهان، بنا بر مسلمات فقه، پاره‌ای از الفاظ و عبارات را به آسانی از معنای ظاهری خود، گردانیده، به راه دیگری می‌برند؛ ولی در باب عقاید و به خاطر مسلمات عقیدتی - که اغلب از مسلمات فقهی محکم‌تر و قاطع‌ترند -، بسیاری حاضر نیستند، ولو اندکی از اطلاق و ظهور بعض الفاظ، آن هم تازه در اخبار آحاد، و انگهی آحاد ضعاف - که برای اثبات عقاید، وزنی ندارند -، عدوی کنند.

تفقید و تحديد دامنه دلالت لفظ، با عنایت به ادلّه و شواهد دیگر، از متداول‌ترین شیوه‌های فهم نص نزد عموم عقلا و از جمله نزد عالمان دینی، بوده و هست. بی تردید، بهره‌وری از این شیوه معتبر فهم نص، راجح‌تر است تا تکلفات کسانی که برای جمع بین اخبار و شواهد و ادلّه، مثلاً قائل می‌شوند که امام علیه السلام چیزی را هم می‌داند و هم نمی‌داند!<sup>۱</sup>

### نتیجه‌گیری

باید گفت ما در برابر احادیث موهم احاطه علمی امامان علیهم السلام بر جمیع معلومات و مانند این مفاهیم، سه راه پیش رو داریم:

الف. طرد و ترک این احادیث؛

ب. تفسیر و توضیح این احادیث، با شیگردهای فهم نص و فقه الحدیث، به نحوی که رفع تعارض، با ادلّه قطعی حاصل شود؛

ج. تفسیر غالباً این احادیث و توجیه تعارض‌ها به شیوه‌های صوفی‌پسندی که

۱. این ادعای عجیب را نگارنده، خود، اختراع نکرده است. برای ملاحظه این ادعاء، ر.ک: تجلی ولایت، ص ۳۲۴ و ۳۲۵.

لزوماً با منطق و عرف و عقل، سازگار نیست.<sup>۱</sup>

راه نخست را اغلب کسانی پیموده‌اند که - خصوصاً با تأثیر از بعضی سلفیان اهل تسنن، گشاده‌دستانه، میراث حدیثی شیعه را عرصه قلع و قمع و تاخت و تاز منکرانه و نافیانه قرار می‌دهند و در رد احادیث، مبالغات و محاباباتی بسته ندارند.

راه سوم را غالباً کسانی می‌پیمایند که تحت تأثیر تفکرات غالبانه و حشویانه و صوفیانه، از عدم رفع تعارض و نیز تعلیق فهم نص بر نظریه‌های صوفیانه و غالیانه‌ای که خود محل اشکال‌اند، کمتر پروا می‌کنند.

راه دوم، راهی است که مقتضای شیوه مذکوری تفکر کلامی و حدیثی قدماً امامیه چون شیخ مفید و سید مرتضی است. تنها از همین راه دوم است که می‌توان توضیح داد چگونه متکلمان بر جسته‌ای چون شیخ مفید، هم منکر احاطه علمی امام بر جمیع جزئیات عالم بودند، و هم کتابی چون الکافی را - علی رغم احتوا بر آن احادیث مورد بحث -، عزیز و مُعظَّم می‌داشتند. یعنی می‌توان توضیح داد که بزرگی چون شیخ مفید و احتمالاً خود شیخ کلینی هم این احادیث را چگونه می‌فهمیده و قابل نقل و نشر دانسته بودند.

مرحوم آیة الله کمره‌ای، از مترجمان الکافی، فرمایش شیخ مفید را که در المسائل العکریة آمده بوده - و بخشی از آن گذشت -، چنین ترجمه کرده است:

دعوی اجماع بر این که امام علیه السلام هر چه می‌شود، می‌داند، درست نیست، و اجماع ما بر خلاف آن است. از کجا شیعه، اجماع بر این عقیده دارند؟! اجماع شیعه، بر این است که امام، حکم هر چه [را] پیش آید، می‌داند، نه این که عالم به خود پیشامده است، به طور تفصیل... ما دریغ نداریم که امام، بسا خود حوادث را به اعلام از طرف خدا بداند؛ و اما آن که هر چه می‌شود، می‌داند، قبول نداریم.<sup>۲</sup>

۱. در این شیوه‌های عجیب و متنوع، گاه ابراهیم جدید ناسنجدینی چون «شم الولاية» اذعایی (سنچ: تحفی و لایت، شیخ الاسلام، ص ۳۵، هامش) هم مجال طرح پیدا می‌کنند.

۲. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۷۸۶.

مرحوم کمره‌ای، پسان‌تر در توضیحی بر این گونه سخنان «اساتید فن» (به تعبیر خود)، خُرد گرفته و از جمله گفته که این اساتید فن، در تنگنای اعتراض، مجبور به انکار اصول مسلمۀ مذهب گردیده‌اند، چنانچه شیخ مفید<sup>۱</sup> در برابر اجماع بر این که امام، هر چه را پیش آید، می‌داند، مدعی اجماع بر خلاف آن شده است که اگر تحلیل و تجزیه شود، اجماع شیعه را بر نادانی امام -نَعْوَذُ بِاللهِ -نتیجه می‌دهد.<sup>۱</sup>

اکنون که این سطور بر قلم جاری می‌شود، دیری است که زنده‌یاد آیة الله کمره‌ای، در حجاب ٹراب، نهان گردیده و از قبیل و قال این جهان، رسته است؛ لیک در مقام تبیین مرام و در مخاطبত با هم‌اندیشگان آن مرحوم، می‌توان پرسید:

اولاً «اجماع بر این که امام، هر چه را پیش آید، می‌داند»، در کدام منبع معتبر و قدیمی به اثبات رسیده؟ و این، چه اجتماعی است که بزرگانی از اساتید فن، در آن جای ندارند؟

ثانیاً اجماع، هرگاه با صریح قرآن و سنت قطعی و واقع تاریخی مخالف افتاد، چه ارزشی دارد؟

ثالثاً این که شیخ مفید -أعلى الله مقامه الشريف- را این گونه متهم به کذب می‌کنند -نَعْوَذُ بالله مِنْ مِثْلِ هَذَا الإِدْعَاءِ وَ الْإِفْتِرَاءِ-، مبتنی بر چه مدرک و دلیلی است؟!<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۷۸۸.

۲. مشتمل کننده است که جانبداری از پندارها و عقاید حشویه و غالیان، کار ما را به اهانت به شیخ بزرگوار، مفید بکشاند که بلاستننا بر سر سفره علم و عمل او نشسته‌ایم. اهانت به عالمانی نظری شیخ مفید و سید مرتضی -أعلى الله مقامهما- و متهم کردن ایشان به «کوتنه‌نظری»، معنی الأسف، رفتاری است که به پشتواهه پاره‌ای فرضیه‌های غالیانه و صوفیانه، مجال ظهور یافته است (سنچ: تجلی ولایت، ص ۳۴۹-۳۵۴).

از قضا این تعبیر «کوتنه‌نظری» که برخی غلوگرایان متأخر در حق بزرگانی چون شیخ مفید و سید مرتضی بر زبان می‌رانند، یادآور تعبیری است که غالیان در روزگار حضور امامان<sup>۲</sup> درباره مخالفان اعتدالی مشرب خود از شیعیان به کار می‌بردند و آنان را «مقصره» می‌خواندند و مدعی بودند که آنان چنان که باید، سرشت ایزدی امامان<sup>۲</sup> را نشناخته و در این باره، تقصیر کرده‌اند (در ک: الفتوحية في الإسلام، هاینس هالم، ص ۱۹؛ مکتب در فرآیند تکامل، مدزسی طباطبائی، ص ۹۳ و ۹۷ و ۹۸).

..... مجموعه مقالات فارسی کنگره بین‌المللی ثقہ الاسلام کلینی / ج ۴

رابعاً عقیده شیعه آن است که امام، به وظیفه خود و امور شریعت و دین است، دانست و اگر گفته شود که هیچ مخلوقی را سراغ نداریم که به همه جزئیات معلومات و آیین و افراد و حوادث و احوال، دانا باشد، چه ادعای قبیحی صورت نبسته و چه مشکلی در میان آمده که نیاز به استعاده باشد؟ و آیا حق، جز این است؟!

خامساً اگر با خروج پاره‌ای از معلومات از دایرۀ علم کسی و از جمله امام علیه السلام، اطلاق «نادان» بر او روا باشد، پس اطلاق «نادان»، نه فقط بر من بنده و زید و عمرو، که بر جمیع محققان و مدرسان عالی مقدار حوزه و دانشگاه رواست؟! آیا عرف اهل زبان، چنین اطلاقی را تأیید می‌کند؟ این است بضاعت لغوی و زبانی کسی که خود را در بحث‌های عقیدتی و... وارد می‌کند و به ترجمۀ کلام خدا و ائمۀ هدا دست می‌یازد؟!

سادساً اگر خروج پاره‌ای از معلومات از دایرۀ علم امامان علیهم السلام مایه این همه ویل و فغان و استعاده شود، هماندیشگان مرحوم کمره‌ای باید با خواندن قرآن و حدیث و از جمله همین کتاب الکافی که در آن از علم مخصوص به خداوند سخن رفته، و همچنین از افزوده شدن معلومات امامان یاد شده و... و...، پیوسته استعاده کنند و فغان سر دهند. آیا باید به هنگام خواندن این حدیث الکافی نیز چنین کنند که:

إِنَّ اللَّهَ عَلَيْهِ عِلْمٌ يَعْلَمُ لَا يَعْلَمُ إِلَّا هُوَ، وَ عِلْمٌ...<sup>۱</sup>

این سخن، پایان ندارد، باز ران تا نمانیم از قطار کاروان.<sup>۲</sup>

## سخن آخر

کامه من در این گفتار، بیشتر آن بود که پرتوی افکنده شود بر سازش پذیری حدیث با کلام؛ یعنی نشان داده شود که می‌توان عقیدۀ استواری را که متكلّمانی چون شیخ مفید

۱. اصول کافی، ترجمه و شرح کمره‌ای، ج ۲، ص ۲۹۰.

۲. مثنوی معنوی، ط. لاهوتی، دفتر اول، ص ۲۴۱، بیت ۳۵۲۳.

## علم امامان در أصول «الكافى» ..... ٤٦٣

و سید مرتضی و شیخ طوسی و ابن شهرآشوب، درباره علم امام علیهم السلام بیان داشته‌اند، داشت و در عین حال، از طرد و نفی احادیثی چون بعض احادیث الكافی که در نگاه نخست با آن عقیده، ناسازگار می‌نماید، ناگزیر نبود.

در این میان، بیش از آن که دغدغه تمسک بدان احادیث - ای بسا از بن به عنوان «خبر واحد» چندان به کار تمسک عقیدتی نیایند - در کار باشد، توضیحی کارساز در باب چرایی ایستار امثال شیخ مفید به کف خواهد آمد که از یکسو آن به امام‌شناسی غلوستیزانه، مجال طرح می‌دهند و از سوی دیگر، الكافی را با آن عناوین و ابواب درشت مورد بحث درباره علم امامان علیهم السلام به جلالت می‌ستایند. آیا کسانی چون شیخ مفید، از راه فقه الحدیثی متاملانه و دقّت در مقاصد احادیث یاد شده (مثلًاً: با قرائتی که در این گفتار، پیشنهاد شد)، این احادیث را با آن باور، سازش‌پذیر نمی‌باافته‌اند؟ آنچه درباره قرائت پیشنهادی از احادیث یاد شده در الكافی آوردیم، البته پیشنهادی است فروتنانه که ای بسا با اندیشه‌ای درنگ آمیزتر بتوان آن را پیراست و آراست یا نگرشی دیگر را جایگزین آن ساخت.

کس ندانست که منزلگه مقصود کجاست این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید.<sup>۱</sup>

---

۱. دیوان حافظ، به تصحیح عیوضی و بهروز، ص ۲۵۰، با تغییر «عشوق» به «مقصود».

## منابع و مأخذ<sup>۱</sup>

۱. إرشاد المؤمنين إلى معرفة نهج البلاغة المبين، يحيى بن إبراهيم بن يحيى الجحاف، مقدمه: السيد محمد حسين الحسيني الجلاوي، تحقيق: السيد محمد جواد الحسيني الجلاوي، ج ۲، قم: دليل ما، ۱۴۲۲ق / ۱۳۸۰ش، اول.
۲. أصول كافي، محمد بن يعقوب الكليني، ترجمه و شرح فارسي: محمد باقر کمره‌ای، چ، تهران - قم: آسوه، ۱۳۸۱ش، پنجم.
۳. امراء هستی در حکومت چهارده معصوم علیه السلام بر جمیع موجودات، سید ابوالفضل نبوی قمی، تهران: اسلامیه، ۱۳۸۱ش، دوم.
۴. أوائل المقالات، محمد بن نعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید) (۳۳۶-۴۱۳ق)، تحقيق: إبراهيم الأنصاري الرنجاني الخوئي، بيروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق، دوم.
۵. أوائل المقالات، محمد بن نعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید) (۳۳۶-۴۱۳ق)، به اهتمام: مهدی محقق، تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۲ش / ۱۴۱۳ق، اول.
۶. أوائل المقالات، محمد بن نعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید) (۳۳۶-۴۱۳ق)، مقدمه و تعلیق: فضل الله شیخ الإسلام الرنجاني، به اهتمام: الحاج عباسقلی وجدي (واعظ چرندابی)، قم: مکتبة الداوري.

۱. لوحهای فشرده رایانه ویژه مطالعات اسلامی، واسطه دسترسی به برخی از این منابع بوده‌اند.

- علم امامان در أصول «الكافى» ..... ٤٦٥
٧. بحار الأنوار، محمد باقر بن محمد تقى المجلسى (العلامة المجلسى) (١٠٣٧ - ١١١٠ق)،  
بیروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٣ق، سوم.
٨. بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل محمد، محمد بن الحسن الصفار (ابن فروخ) (م  
٢٩٠ق)، تصحیح: الحاج میرزا محسن کوچه باغی، تهران: مؤسسه الأعلمی، ١٣٧٤ش،  
دوم.
٩. بصائر الدرجات الكبرى في فضائل آل محمد، محمد بن الحسن الصفار (ابن فروخ) (م  
٢٩٠ق)، تحقیق: السيد محمد السيد حسین المعلم، ٢ج، قم: المکتبة الحیدریة، ١٣٨٤ش  
١٤٢٦ق، اول.
١٠. بهج الصبغة في شرح نهج البلاغة، محمد تقى التستری، اعداد و ترتیب: مؤسسه نهج البلاغة،  
تهران: دار امیرکبیر للنشر، ١٤١٨ق / ١٣٧٦ش، اول.
١١. پژوهشی پیرامون مفردات قرآن، علی رازینی، تهران: دفتر پژوهش و نشر سهروردی،  
١٣٨٤ش، اول.
١٢. بصرة العام في معرفة مقالات الآباء، منسوب به: سید مرتضی بن داعی حسنه رازی،  
تصحیح: عباس اقبال، تهران: اساطیر، ١٣٦٤ش، دوم.
١٣. البيان في تفسیر القرآن، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي) (٣٨٥ - ٤٦٠ق)،  
تحقیق و تصحیح: احمد حبیب قصیر العاملی، ١٠ج، قم: مكتب الإعلام الإسلامي،  
١٤٠٩ق.
١٤. تجلی ولایت، محمد هادی شیخ الإسلامی (١٢٨٨ - ١٣٧٣ش)، به اهتمام: حمید حق نیا،  
 Shiraz: دریای نور، ١٣٨٣ش، دوم.
١٥. ترجمة فرحة الغری، محمد باقر بن محمد تقى المجلسى (العلامة المجلسى) (١٠٣٧ -  
١١١٠ق)، پژوهش: جویا جهانبخش، تهران: ١٣٧٩ش، اول.
١٦. توضیح نهج البلاغة، السيد محمد الشیرازی، قم: مؤسسه الفکر الإسلامي، ١٤١٠ق، دوم.
١٧. جامعیت قرآن، سید محمدعلی ایازی، رشت: کتاب مبین، ١٣٨٠ش، سوم.

٤٦٦ ..... مجموعه مقالات فارسي کنگره بين المللي ثقافة الاسلام کليني / ج ٤

١٨. خلاصة عبقات الأنوار، على الحسيني الميلاني، ج ٤، قم و تهران: مؤسسة البعثة، ١٤٠٦ق.
١٩. الدبياج الوصى في الكشف عن أسرار كلام الوصى (شرح نهج البلاغة)، يحيى بن حمزة بن على الحسيني (٦٦٩ - ٧٤٩ق)، تحقيق: خالد بن قاسم بن محمد المتوكّل، اشراف: عبد السلام بن عباس الوجيه، صناعة: مؤسسة الإمام زيد بن على الثقافية، ١٤٢٤ق، اول.
٢٠. ديوان حافظ، به تصحیح: اکبر بهروز و رشید عیوضی، تهران: امير كبير، ١٣٦٣ش، دوم.
٢١. رسائل الشريف المرتضی (المجموعه الثالثة)، مقدمه و اشراف: السید احمد الحسينی، اعداد: السید مهدی الرجائي، قم: دار القرآن الكريم، ١٤٠٥ق، اول.
٢٢. زاد المعاد، محمدباقر بن محمد تقی المجلسی (العلامة المجلسی) (١٠٣٧ - ١١١٠ق)، تهران: اسلامیه، ١٣٧٩ش، نهم.
٢٣. زندگانی مولانا جلال الدين محمد، مشهور به مولوی، بدیع الزمان فروزانسفر، تهران: کتابفروشی زوار، ١٣٦٦ش، پنجم.
٢٤. سعد السعود، السید علی بن موسی الحسنی الحسینی (ابن الطاوس)، قم: منشورات الرّضی، ١٣٦٣ش.
٢٥. السیرة الحلبیة، علی بن ابراهیم الحلبی، ٣ج، بیروت: دار المعرفة.
٢٦. شرح خطبة البيان، محمد بن محمود دهدار شیرازی (٩٤٧ - ١٠١٦ق)، به اهتمام: محمدحسین اکبری ساوی، تهران: صائب، ١٣٨٠ش، دوم.
٢٧. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، تحقيق: محمد أبوالفضل إبراهيم، دار إحياء الكتب العربية، ١٣٨٧ق، دوم.
٢٨. شرح نهج البلاغة، علی بن میثم البحرانی (ابن المیثم) (م ٦٧٩ق)، ٥ج، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ١٣٦٢ش.
٢٩. الغدیر فی الكتاب و السنة و الأدب، عبد الحسین احمد الأمینی النجفی، بیروت: دار الكتاب العربي، ١٣٩٧ق، چهارم.
٣٠. الغوصیة فی الإسلام، هاینس هالم، ترجمه: رائد الباش، مراجعه: د. سالمہ صالح، کولونیا

- علم امامان در اصول «الكافی» ..... ۴۶۷
- (المانيا): منشورات الجمل، ۲۰۰۳ م، اول.
۳۱. فی ظلال نهج البلاغة، محاولة لفهم جدید: محمد جواد المغنیة، تحقيق: سامي العزيري، قم: مؤسسة دار الكتاب الإسلامي، ۱۴۲۶ق، دوم.
۳۲. الصافی فی تفسیر القرآن، محمد محسن بن شاه مرتضی (الفیض الكاشانی)، تحقيق: السيد محسن الحسينی الأمینی، تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۴۱۶ق، اول.
۳۳. الكشاف عن حقائق التزیل و عيون الاقوایل فی وجوده التأویل، محمود بن عمر الرمخشري الخوارزمي (۴۶۷ - ۵۳۸ق)، ۴ ج، قاهره: شركة مكتبة و مطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر، ۱۳۸۵ق.
۳۴. الکنی و الاقاب، الشیخ عباس القمی، تهران: مکتبة الصدر.
۳۵. متشابه القرآن و مختلفه، محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی (ابن شهرآشوب) (م ۵۸۸ق)، تحقيق: السيد حسن المصطفوی، قم: بیدار، ۱۴۱۰ق، سوم.
۳۶. مجمع البيان فی تفسیر القرآن، الفضل بن الحسن الطبری (امین الإسلام)، ۱۰ ج، بيروت: مؤسسة الأعلمی، ۱۴۱۵ق، اول.
۳۷. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، محمد باقر بن محمد تقی المجلسی (العلامة المجلسی) (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ق)، تحقيق: السيد هاشم الرسولی، تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۷۹ ش، چهارم.
۳۸. المسائل السرّوية، محمد بن محمد بن نعمان العکبّری البغدادی (الشیخ المفید) (۳۳۶ - ۴۱۲ق)، تحقيق: صائب عبد الحمید، بيروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق، دوم.
۳۹. المسائل العکبریة، محمد بن محمد بن نعمان العکبّری البغدادی (الشیخ المفید) (۳۳۶ - ۴۱۲ق)، تحقيق: على أكبر الإلهي الخراساني، بيروت: دار المفید، ۱۴۱۴ق، دوم.
۴۰. معارج نهج البلاغة، على بن زید البیهقی الأنصاری (۴۹۳ - ۵۵۶ق)، تحقيق: أسعد الطیب، قم: بوستان کتاب، ۱۴۲۲ق / ۱۳۸۰ ش، اول.
۴۱. المعجم المفہرس لأنفاظ القرآن الكريم (على أساس: معجم محمد فؤاد عبدالباقي، حسب

٤٦٨ ..... مجموعه مقالات فارسی کنگره بین المللی ثقہ الاسلام کلیی / ج ٤

جذور الكلمات)، وضعه: محمد جعفر صدری، تهران: مکتبة السهروردی للدراسات و النشر، ١٣٨٤ ش / ١٤٢٦ ق، اول.

٤٢. مكتب در فرآیند تکامل (نظری بر تطویر مبانی فکری تشیع در سه قرن نخستین)، سید حسین مدرسی طباطبائی، ترجمه: هاشم ایز دینا، تهران: کویر، ١٣٨٦ ش، ویرایش سوم، اول.

٤٣. مناقب آل أبي طالب، محمد بن علی بن شهرآشوب المازندرانی (ابن شهرآشوب)، تحقيق و فهرسة: يوسف البقاعی، ٥ ج، بیروت: دار الأضواء، ١٩٩١ م / ١٤١٢ ق، دوم.

٤٤. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، سعید بن هبة الله الرزاوندی (قطب الدین) (م ٥٣٧ ق)، تحقيق: السید عبد اللطیف الكوه کمری، به اهتمام: السید محمود المرعشی، ٣ ج، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی العامة، ١٤٠٦ ق، اول.

٤٥. نقض (بعض مثالب التواصی فی نقض بعض فضائح الرؤافض)، عبد الجلیل القزوینی الرازی، تصحیح: میر جلال الدین محدث ارمومی، تهران: انجمن آثار ملی، ١٣٥٨ ش.

٤٦. نهج البلاغة، ترجمه: سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، ١٣٧١ ش، سوم.

٤٧. الولاية التکوینیة بین القرآن و البرهان، ضیاء السید عدنان الخباز القطیفی، قم: مدين، ١٤٢٦ ق، اول.

٤٨. ولایت کلیه، سید حسن میرجهانی طباطبائی (١٢٧٩ - ١٣٨١ ش)، تحقيق و تصحیح: سید محمد لولاکی، قم: الهدای، ١٣٨٢ ش، اول.

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)**  
**Ketabton.com: The Digital Library**